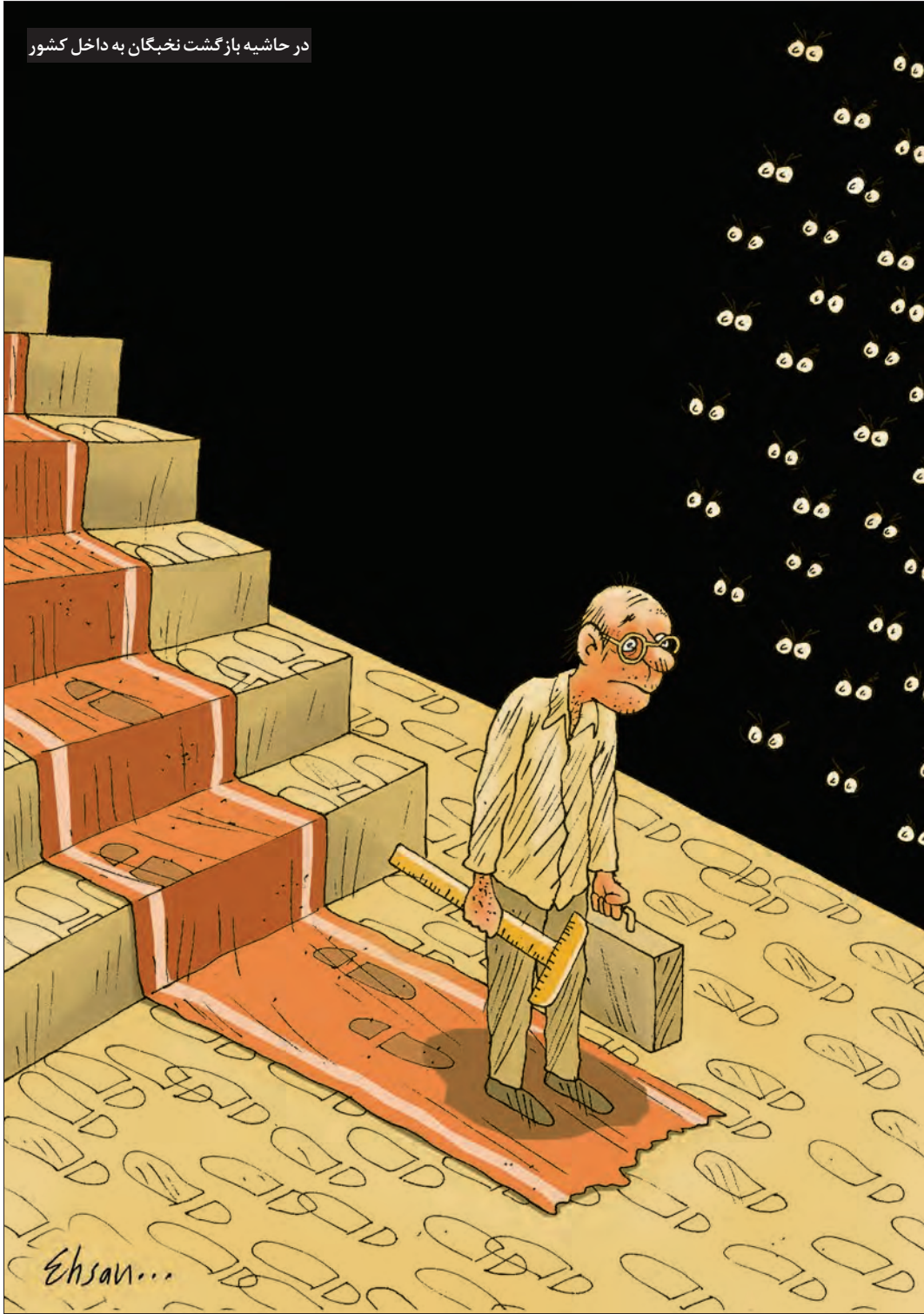




احسان گنجی | کارتون‌نویست | ehsanganji58@gmail.com

تماشاخانه



در حاشیه بازگشت نخبگان به داخل کشور

نگرانی نماینده نزدیک به جبهه پایداری از فعالیت‌های کاردار انگلیس

واسه چی کار داره؟! چرامثل میلیون‌ها جوان مایکار نیست؟

کاردار انگلیس: تا جلیلی مترجم من نشود از خودم دفاع نمی‌کنم!!
دایی جان ناپلئون بعد از نیم قرن اصلاح کرد: گفته بودم کار، کاردار انگلیس هست!!
مشایی: حالا با کی کار داشت؟

درخواست زندانیان کشور بعد از بازداشت امیر تتلو

یا تتلورا آزاد کنید یا زندانیان را!

بان کی مون دبیر کل سازمان ملل متحد خواستار رعایت حقوق سایر زندانیان شد

تزیقات

بیماری سخت آقای وزیر ارشاد

آیدین سیار سریع
طنز نویس
idlin.sayyar@yahoo.com

در اتناق تزیقات نشسته بودم و داشتم توی تلگرام اخبار را چک می‌کردم. صداسیما جلوی قسمت‌هایی از سخنرانی روحانی آباژور گذاشته. هی آباژور می‌گذارد بعد سرسالم شاک می‌شود که چرا بودجه ما کم شده. تو همین فکرها بودم که دیدم مردی با کت و شلوار و پیراهن یقه دیپلمات آمد تو. علی جنتی بود، وزیر ارشاد. من عادت دارم هر وقت با آشنایی مواجه می‌شوم، می‌گویم: «به‌به آقای فلانی بزرگ». این بار هم خواستم بگویم به‌به آقای جنتی بزرگ که دیدم ممکن است سوءبرداشت شود. فکر کردم بگویم به به آقای جنتی کوچک، دیدم ممکن است ناراحت شود. آقای جنتی متوسط هم درست نبود. بالاخره بعد از مرور چند سبزه دیگر گفتم: به‌به آقای جنتی عزیز... سلام سردی کرد و رفت روی تخت نشست. نسخه‌اش را گرفتم و گفتم لطفاً آماده شین. آماده شد و من هم سرنگ را آماده کردم. همین که رفتم بالای سرش، گفتم: من از فشارها می‌ترسم. گفتم: ترس نداره که آقا. به لحظه‌ست دیگه. صدایش را کمی بالا برد و گفتم: به لحظه‌ست!! سه‌ساله! دلم خیلی برایش سوخت. یعنی بنده خدا سه‌سال بود که هر روز تزیق می‌کرد؟ سرم را تکان دادم و گفتم: خیلی متأسفم آقا. خدای نکرده ناراحتی، چیزی دارین؟ اهی کشید و گفت: خیلی ناراحتیم. ختم: الهی بهمیرم. دکتر هم رفتین؟ گفتم: آره پیشش دکتر هم رفتم. ختم: دکتر چی؟ گفتم: امیداتن را از دست ندهید و مقاومت کنید. گفتم: پیش دکتر روانشناس رفتین؟ گفتم: دکتر روانشناس، آدم‌شناس خوبی هم هستند. گفتم: یعنی چیز دیگه‌ای نطق؟ آخه تشخیصی دارویی چیزی جنتی کمی جابه‌جا شد و غرغر کنان گفت: چه می‌دونم... هسی میگه وزرا در مقابل فشارها کوتاه نیاید. گفتم: خب درد داره دیگه. آخه آدم چقدر می‌تونه مقاومت کنه؟ شما هم بالاخره آمین، ولی آقای وزیر! شما نباید دست از مبارزه بکشین. راه درمان این درد فقط مبارزه خود فرده. وزیر گفت: نه آقا. بنای ما بر مبارزه نیست. گفتم: عزیزم شما آگه امروز مبارزه نکنین، این ویروس همین‌طور پخش میشه و خدای نکرده به جاهای دیگه سرایت می‌کنه. اخم‌هایش را در هم کشید و گفت: لازم نکرده واسه من حرف سیاسی بزنی. بیا سوزنتو بزنی هزار تا کار دارم. تو دلم گفتم اصلاً دلسوزی برای این جماعت نیامده. من فقط به فکر سلامتی‌اش بودم. خودش دلش فشامی می‌خواهد به من چه؟ سرپوش سوزن را درآوردم، دو تا ضربه به سرتک زدم ولی باز دلم نیامد ساکت بنشینم. جنتی! شل نگیریدا بعد سوزن را که زدم، دادش رفت هوا. گفتم: چی شد آقا؟ این آمپول که اصلاً در نداره! گفتم: خودت گفتی شل نگیر. گفتم: نه آقا منظورم روند درمان بود. حتماً پیگیری کنید. بدلتوری سریع از تخت بلند شد و گفت: لازم نکرده شما دخالت کنید! من به احترام... آ پیگیری نمی‌کنم. این را گفت و از اتناق تزیقات خارج شد. من نمی‌دانم چرا همیشه اوضاع اینجوری پیش میره. هر وقت می‌آیم از روی خبرخواهی و دلسوزی چیزی بگویم، فحتم می‌دهند. اصلاً به من چه؟ من فقط یک تزیقاتچی ساده‌ام. راستی... اصلاً بیماری آقای وزیر چی بود؟

کوچه اول

علی‌اکبر محمدخانی | گویا اون سال عید که تلویزیون آهنگ «گل می‌روید ز باغ، گل می‌روید» عباس بهادری رو پخش می‌کرده، مردم دوشنبه اینومی بین خلی خوششون میاد، می‌ریزن تو حیوانا که چی؟ دلمون پوسید بابا، مگه ما عید نداریم؟ مام عباس بهادری می‌خوایم. خالصه جوری می‌شه رئیس جمهوری شون نامه می‌زنه ایران که خواننده این آهنگه رو دو روز قرض بدید به ما. ایرانم می‌گه والا مام حرفی نداریم، ولی همین الانشم نصف شهرای خودمون تو نوبت کنه این خواننده بره این آهنگو برایشون بخونه، ولی مردم دوشنبه کوتاه نمی‌اومدن دیگه کاری می‌کنن که رئیس جمهوره قاطلی می‌کنه که هر کی عباس بهادری می‌خواه، از این جا بره. مردم از خدا خواسته می‌گن باشه و ریز تا درشتشون جمع می‌کنن و می‌رن جوری که حتی به نفرم نمونده بود تا به لیوان آب بده دست رئیس جمهوره. خلاصه خود رئیس جمهوره هم چراغارو خاموش می‌کنه! دوشنبه می‌ره.

کوچه دوم

ارمغان زمان فشمی | کنسرت هر کس که دلش هوای کنسرت کند باشد، برو، بولی بگویند کجا کنسرت بدون لغو باشد کنون؟ مخصوص فف و سه تار و تار و قانون هر کس که دلش خواست به آن جا برود

حقوق نجومی | افشامود فیش باز یگران زن را نیکی، سحر، ترانه، یک عده خفن را استار یا همان نجوم، پر کر دهاند کن را از پلسمرد در یود خودلیاس تن را!

کوچه سوم

امیرشاد مرتضوی | اسارقی که شب‌ها در محل سرت می‌خوابید، دستگیر شد! م‌خ، از همسایگان «سلان دیون» در واکنش به این خبر گفت: «متأسفانه هر کس از خونه قهر می‌کنه، میره زردی، مگه کشکه؟ گذشت اون روزنا که همه پولارو می‌ریختیم، تو گونی، هیچ کس نمی‌پرسید چرا پولارو می‌ریزی تو گونیا؟ شبم همونجا تو گاو صندوق بانک می‌خوابیدیم، تازه صبح که می‌اومدن سراغمون می‌گفتیم مدیرعامل بانکیم، بعد هم خیلی ششیک از کشور خارج می‌شدیم. زدای الان دزد روغن نباتی، ان دزدی هم دزدیای قدیم!» از طرفی سارق مخوف دستگیر شده به یک فقره ورود به منزل، سرقت یک فرش ۳ متری، برداشتن یک سیب و ۵ عدد آلبالو از داخل یخچال و خوش آمدن از کفش صاحبخانه اعتراف کرد. همزمان بسا بازجویی، یک مختلس دیگر که مدت‌ها در لباس موز استتار کرده بود، با فریب نیروهای امنیتی و ظاهر مبدل، مخفیانه از مرزهای قانونی کشور گریخت.

شهر فرنگ



هفته‌نامه «گل آقا» | پنجشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱
دبیر شورای سیاست‌گذاری صدا و سیما اعلام کرد: موسیقی را در تلویزیون از نوع حلال است. - کهان

شهر

منوابع | طنز نویس
monazare8@gmail.com

کنار سیروس نشسته بودم. داشت آموزش آستیزی می‌دید و روی تکه کاغذی که به زانویش چسبانده بود دستور غماز می‌نوشت. زن آستیز کدورا توی مواد رنده کرد و سیروس تخمه توی دهانش را تفت کرد بیرون و به سلیقه‌اش فحش داد و توی دستور خودش به جای کدو نوشت قلم گوسفندی. دیگر بیشتر وقت‌ها توی خانه سیروس بودم و نگاهش می‌کردم. کم تحرک‌ترین موجودی که دیدم بعد از میزناهار خوری، سیروس بود که فقط به این خاطر تیه دوم را گرفت که میزناهار خوری را افراد دیگری بر و خالی می‌کنند، اما سیروس برای این یک کار مجبور است خودش را تکان بدهد. در خانه از رزند. معمولاً مهزاد است که از وقتی فرهاد آمده می‌آید این‌جا و می‌رود گوشه‌ای سیگارش را می‌کشد و از عطرها سیروس به خودش می‌زند و برمی‌گردد خانه‌شان. یک نفر کلید انداخت و وارد شد. مهزاد بود. بدون این‌که به سیروس نگاه کند به طرف دستشویی رفت و در را محکم بست. دوباره صدای در آمد. سیروس به سختی از فرورفتگی میل خودش را بیرون کشید و از پشت چشمی در نگاه کرد و در خانه را باز کرد. شیده بود. به عصایش تکیه داده بود و لیچندزد و گفت: «استانای نیکی؟» سیروس پشتش را خراش داد و به طرف میز رفت و گفت: «حالا جله اونروز تو خونه نیکی چیکار می‌کردی رسید به داستانی نیکی! چته تو؟» شیده وارد خانه شد و گفت: «نگار خودم دیدم تو برداشتیشون» سیروس صدای تلویزیون را بلند کرد و گفت: «اره کوکوی فرانسوی یاد میده احق کدو میریزه تو کوکوا!» شیده عصایش را انداخت گوشه خانه و به طرف آستیز خانه رفت. خیلی وقت بود پایش

قصه بی‌پایان

قسمت با نهم

«آپارتمان شماره ۲۵»
و نعره می‌زد زردی‌هایش سهم خودش است! این‌جا را دیگر حق داشت برود معنادر شود از رنگ و رویش معلوم بود هر چه زود بریده. چند قدم عقب رفت و برگشت توی توالت و در را بست. شیده هنوز داشت داد می‌زد و سیروس کبودت می‌شد سیروس دستش را گرفت به عصایش شیده و تلاش کرد عصا را کنار بزند که شیده عصا را بیشتر فشار داد و سیروس به سختی گفت: «فرستادم ارشادا!» شیده عصا را کوبید توی سر سیروس و از روی میز افتاد و گفت: «قسمت آخر نداشت که! به اسم خودت دادی؟» سیروس گلویش را خراشید و گفت: «نگو که تو می‌خواستی به اسم نیکی بدی؟! قسمت آخر شو پاپان باز گذاشتیم» شیده چیغ زد، «لعنت به تو! احق!» در خانه سیروس باز شد و فرهاد پشت آن ایستاده بود. سرفه‌ای کرد و با صدایی که به زور شنیده می‌شد گفت: «شیده جان» شیده تا متوجه فرهاد شد دست و پایش شل شد و افتاد کف زمین و زانویش را گرفت. فرهاد تا کمر از لای در وارد خانه شد و لیوان آب پرتقال را به طرف شیده گرفت. سیروس نگاهش کرد و گفت: «بختی دانش؟!» فرهاد عرق صورتش را پاک کرد و گفت: «گلاب به روتون با پیژامه‌ام» شیده خودش را از روی زمین بلند کرد و فرهاد گفت: «کی چیغ می‌زد؟» سیروس از جایش بلند شد و دست فرهاد را گرفت تا بپاید توی خانه و بحالت نکشد و گفت: «شیده داشت تخلیه خشم می‌کرد. زنت فرشته‌اس، غلط‌مکنی ترکش می‌کنی این فرشته بالدارو!» شیده زیر لب فحش داد و آب پرتقالش را سر کشید. سیروس دستش را انداخت گردن فرهاد و ادامه داد: «شیده گفتم بهت مهزاد توی دستشویی؟» آب پرتقال توی گلویش شیده پرید و صدای سیفون دستشویی آمد. هر کسی ناندن من خوب می‌دانم مهزاد چه فکری دهان باز بیرون آمد. مادرش با پای کج گرفته روی میز ایستاده بود و عصایش را گرفته بود زیر گلویش سیروس